

تجاوز شوروی بر افغانستان، زمینه ساز رشد افراطگرایی در منطقه

کودتای ثور به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با قتل رئیس جمهور داود خان و خانواده اش در هشتم ثور ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و "انقلاب ثور"؟ نامیده شد. با حدوث کودتای ثور، امنیت و مصونیت از کشور رخت بر بست و آزادی‌های فردی منجمله آزادی بیان و مطبوعات نیز از میان رفت و استبداد و اختناق تک حزبی چنان بر کشور مسلط شد که کمترین اظهار عقیده در مورد سیاست رژیم و وابستگی آن به اتحاد شوروی، به منزله خودکشی بود.



تجاوز شوروی بر افغانستان (۱۹۷۹)

رژیم جدید با شعارهای چپی و برخورد خشونت بار با کارمندان تحصیل یافته در غرب و عناصر ملی غیر وابسته به آن حزب سبب فرار مغزها از کشور شد و با صدور فرمانهای ششم و هفتم و هشتم (بالترتیب: بخشیدن رهن و گرو، تعیین شیربها یا مهرزن و اصلاحات ارضی)، باعث عکس العمل فیودالان، زمینداران، خوانین و روحانیون گردید. رژیم این عکس العمل ها را نتیجه دخالت کشورهای همسایه می دانست و برای نجات "انقلاب" چشم کمک بسوی حامی ایدئولوژیک خود اتحاد شوروی داشت و در این راستا قرارداد دوستی هم با اتحاد شوروی به امضاء رساند.

کودتای ثور که قدرت دولتی را به حزب دموکراتیک انتقال داده بود، نتوانست مرض مزمن اختلاف و خود خواهی رهبران آن را از میان ببرد، بلکه بزودی هریک از این رهبران بخون یکدیگر خود تشنه شدند. تریه کی درصد از میان بردن امین شد و امین در تلاش نابودی تریه کی و کارمل در فکر نابودی هردو افتاد. ۱۷ ماه بعد از کودتای ثور، امین، تریه کی را از میان برداشت و سه ماه بعد از آن (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ = ۶ جدی ۱۳۵۸) کارمل از عقب یکصد هزار قشون سرخ بعد از نابودی امین توسط کماندوهای شوروی، از تاشکند وارد کابل گردید و بر جای امین جلوس نمود.

اتحاد شوروی ظاهراً به بهانه نجات "انقلاب ثور" با ۱۰۰ هزار قشون خود بر افغانستان حمله نمود و ظرف یک هفته تمام نقاط سوق الحیثی افغانستان چون: کابل، هرات، قندهار و ننگرهار و غیره جاها را در تصرف خود گرفت، اما هدف نهائی آن کشور ادغام نمودن افغانستان به عنوان ایالت شانزدهم در کشورشوراها بود. جنرال الکساندر مایوروف، سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان در ۱۹۸۱ - ۱۹۸۰، در کتاب خود "در پشت پرده های جنگ افغانستان" (ص ۴۲) می نویسد که: ژنرال اوستیوف، وزیر دفاع شوروی از وی پرسیده بود: "آیا افغانستان به زودی به جمهوریت شانزدهم مبدل خواهد گردید یا نه؟"

این اقدام اتحاد شوروی با قیام سرتا سری مردم افغانستان و عکس العمل هیجان آمیز بین المللی روبرو شد و رژیم تحت حمایت شوروی در انزوای شدید سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

تهاجم شوروی بر افغانستان، منافع امریکا و متحدین او را در منطقه با خطر جدی مواجه ساخت، زیرا، تقریباً ۶۰ درصد نفت امریکا و کشورهای غربی و ۷۰ درصد نفت جاپان از کشورهای حوزه خلیج تامین میگردد. بنابراین ایالات متحده امریکا و متحدین او و کشورهای منطقه برای حفظ منافع شان به حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان پرداختند. جنگ مقاومت افغانها با بمباران شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی و قوای هوایی شوروی روبرو گشت که بر اثر آن تمام تاسیسات آبیاری سنتی و عصری، تمام شهرها و قصبات، تمام باغستانها و تاکستانها و مزارع مردم تخریب شد.

علاوتاً پنج میلیون افغان بر اثر این بمباردمان به کشورهای ایران و پاکستان آواره شدند و بیش از یک ونیم میلیون دیگر به قتل رسیدند و در حدود نیم میلیون افغان دیگر معیوب و معلول گردیدند.

معهداً جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگ‌های چریکی (که فرساینده ترین جنگ‌ها در نیم قرن اخیر است) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفت. امریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ اهدافی داشتند. مثلاً: امریکا میخواست نه تنها شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشانند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد.

بدون تردید اگر مقاومت سرسختانه مردم پا برهنه ولی دلیر افغان بخاطر دفاع از ناموس وطن و معتقدات شان نمی بود، **افغانستان به عنوان جمهوریت شانزدهم** کشورشوراها در می آمد، مخصوصاً که تلاش رهبران حزب دموکراتیک خلق در مرحله تکاملی انقلاب ثور در راستای سرسپردگی به **سویتزم**، عیار شده بود، مگر شورویها بر اثر جانبازی های مردم افغانستان به این آرزوی خود نرسیدند.

با اینکه افغانها ۱۴ سال در راه آزادی خود از جنگ شوروی و رژیم مورد حمایت آن رزمیدند، اما نه تنها مردم به آزادی نرسیدند و نظم و صلح در کشور شان تأمین نگشت، بلکه اشغال کابل بوسیله مجاهدین در پنجم ثور ۱۹۹۲، سبب هرج و مرج، قتل و غارت، آتش سوزی و ویرانی، آدم ربائی، عدم امنیت مالی و جانی و تجاوز به حقوق و دارایی مردم شد. برخورد های وحشتناک تنظیمی باعث مرگ ده ها هزار انسان از مردم بیگناه، تخریب کامل کابل، چور و چپاول دارائی های عمومی و فردی و دست درازی به مال و ناموس مردم و تعدد مراکز قدرت در پای تخت (کابل) در زمان حکومت مجددی و ربائی به ده مرکز فرماندهی تقسیم شده بود) گردید.

بر اثر مداخلات مغرضانه کشورهای همسایه در امور افغانستان، تعصبات زبانی و مذهبی و قومی در افغانستان دامن زده شد و مردم را بجان هم انداخت. رهبران تنظیم های جهادی در افغانستان بدستور حامیان خارجی خود، تمام آثار باقیمانده از تهاجم شوروی را با خاک یک سان نمودند و بر مصیبت و بدبختی مردم افغانستان بیش از پیش افزودند. سر انجام از بطن این نا بسامانیها و خود سربها و بی کفایتی های تنظیم های جهادی، گروه متحجر طالبان با حمایت پاکستان در تبنانی با عربستان سعودی و سیاه، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.

طالبان در آن زمان وظیفه داشتند تا ثبات را به افغانستان برگردانند و دروازه ها را برای کشیدن خطوط لوله های نفت و گاز از آسیای مرکزی به پاکستان باز کنند.

مدعی اصلی مشارکت در احداث خط لوله نفت، یک ائتلاف امریکائی- سعودی، به نام «یونوکال» و شرکتهای نفتی «دلتا» بودند که قرارداد تعمیر دولوله نفت و گاز ترکمنستان را از طریق افغانستان در واشنگتن امضاء کرده بودند. (رابین رافایل) یک مقام بلند پایه امریکائی در وزارت خارجه آن کشور در همان زمان خاطر نشان ساخت: «مهمترین وظیفه طالبان عبارت بود از ایجاد امنیت برای راه ها و بطور بالقوه برای خطوط لوله نفت و گاز که کشور های آسیای میانه را به بازار های بین المللی وصل میکرد.»

گرچه امریکا طالبان را برسمیت نشناخت، اما روابط گرم کاری میان طالبان و شرکت یونوکال برقرار شد. طالبان پس از تسخیر قندهار در نومبر ۱۹۹۴ تا دسامبر ۲۰۰۱ میلادی مدت هفت سال بر بخش اعظم افغانستان (۹۰ درصد از خاک کشور) تسلط یافتند و گروه مخالف طالبان برهبری احمدشاه مسعود فقط بر بخش شمال شرقی کشور یعنی فیض آباد و دره پنجشیر (۱۰ درصد از خاک کشور) تسلط داشت.

کوشش برای کنار گذاشتن و منزوی ساختن ایران، از طریق گسترش قدرت طالبان، نتیجه معکوس در برداشته است. ایران انتقام خود را از طالبان و امریکا از طریق دیگری گرفت. ایران با حمایت از ائتلاف ضد طالبان، وسرا زیر ساختن سیل پول و وسایل جنگی به احمدشاه مسعود، تنور جنگ داخلی را در افغانستان شعله ورنگداشت تا جایی که:

۱- صاحبان کمپنی یونوکال از تأمین امنیت در افغانستان نا امید شدند و از طرح خود مبنی بر کشیدن خطوط لوله های گاز و نفت از آسیای میانه به پاکستان از طریق افغانستان صرف نظر کردند.

۲- طالبان را که مبالغ هنگفتی از مدرک حفظ و ترانزیت گاز و نفت در افغانستان نصیب می شدند، محروم ساخت.

۳- پاکستان را که از طالبان حمایت میکرد، از منافع سرشار نفت و گاز آسیای میانه که از افغانستان عبور میکرد و به پاکستان منتهی میشد، محروم نمود.

۴- ضربه محکم و غیر مستقیم به امریکا این بود که امریکا وقتی دید طالبان قادر نیستند امنیت را برای کشیدن خطوط لوله گاز و نفت ترکمنستان تأمین کنند- و علاوتاً میلیاردی مغضوب عربستان، اسامه بن لادن در مناطق تحت تسلط طالبان بصرمی برد- از پشتی بانی طالبان دست کشید.

اکنون هم ایران بطور جدی مصمم است تا به هر قیمتی که شده، نگذارد پروژه لوله های نفت و گاز ترکمنستان از افغانستان به پاکستان بگذرد، بلکه خود میخواهد تا ابتدا ذخایر گاز خود را و سپس گازونفت حوزه دریای خزر را به کمک کمپنی گاز پروم روسیه به پاکستان و هند صادر نماید.

پیامد تجاوز شوروی بر افغانستان:

یکی از پیامد های سوء تجاوز شوروی بر افغانستان، تخریب زیربنای اقتصادی، چاق کردن تفرقه های قومی، بمباران دهات و روستا و کشتار بی امان مردم و مهاجرت کتلوی افغانها از وطن شان، فقدان مصئونیت جانی و مالی و عدم استقرار ثبات سیاسی در کشور ما از سه دهه به اینسو است. پیامد دیگر این تجاوز نه تنها به قیمت به زمین خوردن اعتبار بین المللی ابر قدرت شوروی تمام شد، بلکه باعث فروپاشی آن به پانزده کشور جداگانه گردید. پیامد خطرناک دیگر این تجاوز، همانا رشد افراط گرایی اسلامی در منطقه است. ظهور جمهوری اسلامی ایران از یکسو و رویکار آمدن ضیاء الحق رهبر نظامی اما سخت بنیادگرای پاکستان از سوی دیگر، بشدت منطقه را اسلامیزه ساخت.

به کلام دیگر، دهه تجاوز شوروی بر افغانستان (از دسامبر ۱۹۷۹ تا فبروری ۱۹۸۹) و جهاد برضد آن کشور، دهه اوج افراط گرایی اسلامی در سراسر منطقه و به خصوص در میان قبایل پشتون در دوسوی خط دیورند است. جنرال ضیاء الحق جهاد در افغانستان را به مثابه بخشی از اولویت های رژیمش انکشاف داد. وی که میخواست به رژیمش مشروعیت ببخشد، با حمایت از اسلام گرایی مناطق مرزی را به مرکز پرورش افراطیون اسلامی میدل نمود. نه تنها رژیم نظامی ضیاء این روند را حمایت و تقویت کرد، بلکه امریکا نیز برای انتقام کشی از اتحاد شوروی، بسیار زیاد به بنیادگرایی بها داد و آنرا تقویت نمود.

پرویز هودبهوی استاد پوهنتون قائد اعظم میگوید: "سنت فراموش شده جهاد بعد از قرن ها به همت امریکا در پاکستان و در خدمت جنگ جهادی در افغانستان دوباره به عرصه زندگی بازگشت. امریکا از بالا و پائین با چنان فشاری اسلام را به این جامعه تزریق کرد که از هیچ پیامبری ساخته نبود. اسلامی کردن جامعه پاکستان به امری که امروز همه میدانند، یعنی تقویت تعدادی گروه جهادی و استفاده از بن لادن ها در جنگ با شوروی منحصر نبود، سیاست امریکا، دولت و جامعه مدنی را در پاکستان جهادی کرد."

احمد رشید ژورنالیست صاحب نظر پاکستانی اطلاعات پر اهمیتی در باره رشد افراط گرایی اسلامی به عنوان رزمندگان جهادی توضیح میکند و مینویسد: «ویلیام کیسی، رئیس اداره سیا، ابتکار پاکستان را در استخدام جوانان رادیکال اسلامی از سراسر جهان بخاطر اشتراک در جهاد علیه اتحاد شوروی تأیید و حمایت کرد. دستگاه استخبارات نظامی پاکستان، آی اس آی، از سال ۱۹۸۲، موضوع سهیم ساختن افراطیون اسلامی را در نظر داشت و استخدام شانرا تشویق مینمود. در آن وقت هر بازیگر عمده صحنه جهاد برای قبول این نظر دلایلی داشت. جنرال ضیاء پلان داشت اتحاد اسلامی را مستقر و محکم گرداند و پاکستان را در رهبری جهان اسلام قرار دهد و یک جبهه اسلامی مخالف را در آسیای میانه تشویق کند. واشنگتن خیال داشت که به جهان اسلام نشان دهد که تمام مسلمانان علیه اتحاد شوروی در کنار افغانها که از حمایت امریکا برخوردار هستند. میجنگند. سعودیها میخواستند که هم و هابیت را از این طریق ترویج و توسعه دهند و هم افراطیون و متعصبین و ناراضیان خود را از عربستان دور نگهدارد. هیچیک از این بازیکنان دوم این اندیشه نبودند که این رضاکاران افراطی با قبول آمدن به افغانستان از خود اجندا و پلان جداگانه دارند که در اخیر بغض، کینه و نفرت خود علیه اتحاد شوروی را بضد رژیم های خود در کشورهای شان و علیه امریکا، بکار خواهند برد.»

این ژورنالیست آگاه، پیامد خطرناک تشویق افراطیون اسلامی را به جهاد با دقت دنبال کرده، مینویسد: «در بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲ در حدود ۳۵۰۰۰ نفر مسلمان افراطی از ۳۳ کشور اسلامی شرق میانه، شمال افریقا، آسیای میانه و شرق دور، میزان اسلامیت خود را در کنار مجاهدین در زیر آتش جنگ ثابت کردند و غسل تمعید نمودند. ده ها هزار مسلمان افراطی خارجی دیگر به پاکستان روی آوردند و در صدها مدرسه جدید الاحداث در پاکستان و مناطق سرحدی که رژیم نظامی جنرال ضیاء آنها را تمویل میکرد، شامل شدند. بالاخره بیش از یکصد هزار رادیکال اسلامی زیر تاثیر جهاد، با پاکستان و افغانستان در تماس و ارتباط مستقیم قرار گرفتند. این رادیکالها در کمپهای نزدیک پشاور و در داخل افغانستان، برای بار اول با هم دیدند، یکجا درس خواندند، تربیه جمعی شدند و در کنار هم جنگیدند. آنها فرصت یافتند تا در باره نهضت های اسلامی در کشورهای هم دیگر معلومات حاصل کنند و رابطه مفکوره وی و تاکتیکی که در آینده بکارشان آید، قایم کردند. کمپها در حقیقت برای شان حیثیت دانشگاه ها را پیدا نمود که در آن افراط گرایی اسلامی را فراگیرند. هیچکدام از اداره های استخباراتی مربوطه و شامل در قضایا نخواستند متوجه پی آمد و پس لگد تجمع هزاران افراطی اسلامی از تمامی کشورهای اسلامی باشند. امریکائی ها زمانی بیدار شدند و متوجه پی آمدن جمع این همه جنگاوران اسلامی تربیه شده در افغانستان گردیدند که مرکز تجارت جهانی در نیویارک در سال ۱۹۹۳، منفجر ساخته شد، و در آن شش نفر کشته و یک هزار دیگر مجروح گردیدند.... اکثریت تندروان اسلامی سوال میکردند که جهاد افغانی، ابر قدرت اتحاد شوروی را شکست داد، آیا نمی توانند ابر قدرت دیگر، امریکا و رژیم های کشورهای خود را نابود گردانند؟ امریکا سقوط اتحاد شوروی را ناکامی سیستم کمونیستی میدانند، در صورتیکه اکثریت مسلمانان، آن شکست را پیروزی اسلام تلقی میدارند. برای رزمندگان اسلامی این نوع باور و طرز تلقی بسیار هیجان آور بود که مسلمانها در قرن هفتم و هشتم توانستند خود را به گوشه های دور جهان برسانند. این رزمندگان معتقد بودند که از این قربانیها و خون ریختنهای نسل جوان و قبول شهادت، امت نو اسلامی به وجود می آید که سبب پیروزی های بیشتر میگردد.» (احمد رشید، طالبان، نفت و بازی بزرگ نودر آسیای میانه، ص ۱۹۱-۱۹۳)

به گفته احمد رشید در آن سالها (از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲) بیش از ۱۰۰ هزار اسلامگرای افراطی از طریق برنامه سیا بطور مستقیم یا غیر مستقیم با پاکستان و افغانستان مرتبط شدند. هدف سیا آن بود که آموزش های چریکی را با تعالیم اسلام در هم آمیزد و «چریکهای اسلامی» تولید کند. احمد رشید تخمین می زند که از آن میان حدود ۳۵ هزار مسلمان افراطی از ۴۳ کشور اسلامی در کنار مجاهدین افغانی جنگیدند. (همان منبع، ص ۱۹۲)

گروه خبرنگاران "لاس آنجلس تایمز" که پیامدهای جهاد افغانستان در "چهار قاره جهان" را بررسی کرده، به این نتیجه رسیده است که رهبران کلیدی تمام عملیات و حملات تروریستی، از نیویارک تا اسلام آباد، از فرانسه تا عربستان سعودی، از اسپانیا تا کینیا بدون استثنا در اردوگاه های "سیا" برای تعلیم داوطلبان شرکت در جهاد افغانستان آموزش دیده اند. **خلاصه نطفه ایکه جهاد افغانستان برضد شوروی در بطن خود پرورش داد سرانجام از آن القاعده زانید.**

در ماه می ۱۹۹۶ ربانی- مسعود از اسامه بن لادن رهبر القاعده دعوت کردند به افغانستان بیاید و بنابرین دولت ربانی- مسعود به اسامه و سایر کدرهای رهبری القاعده پاسپورت های افغانی و حتی تذکره های افغانی ارسال کرده آنها را از سودان به افغانستان خواستند و در جلال آباد جایجا کردند. اسامه پس از جایجا شدن در افغانستان تمام کسانی را که آموزش دهشت افگنی دیده بودند و اکنون به نام «افغان» یاد می شدند، از مصر، سودان، یمن، تونس، اردن، مراکش، لبنان، عربستان، ایران، اندونیزیا، مالیزیا، هند و پاکستان و دیگر کشورها، فراخواند و به سازماندهی و رهبری شبکه دهشت افگنی "القاعده" پرداخت.

به قول "یوسف بودانسکی" (مدیربررسی انجمن مطالعه نبردهای استراتژیک، و مشاور عالی مقام در وزارت دفاع امریکا و وزارت امور خارجه آنکشور): «آی اس آی، و استخبارات ایران، زیربنای ساختار های دهشت افگنی را در ژور خوست در افغانستان ریختند. اینجا با سرعت به "بهشت" آموزش دهشت افگنی تروریستان تاجیکستان، چینیا، بوسنی هرزه گوئین، فلسطین، فلبین، مولداویا، اوکراین و تاتاران بدل شد. سرخ تمام این شبکه به دست خبره گان جنگی (آی. اس. آی) قرار داشت. از اینجا بود که مبارزان به سراسر جهان از "دهلیز" افغانستان گسیل می شدند. در کنفرانس تهران که در پایان سال ۱۹۹۶ دایر شد، "بن لادن" گوهر اندیشه و ایدیولوژی اش را با «اعلان جنگ با امریکا» ارائه داشت. حالا دیگر او در افغانستان بر "شاهنشاهی" دهشت افگنی فرمان میراند. آی. اس. آی. این شاهنشاهی را تغذیه میکرد. از هینجا "چریکان اسلامی" را راهی کشمیر میساختند. (روشنی، شماره ۱۵، ص ۱۵)

تداوم بی ثباتی اوضاع سیاسی در افغانستان، شماری از مقامات امریکارا به تجدید نظر در داوری شان کشاند: آنها پشتیبانی از طالبان و پروژه انتقال گاز از آسیای میانه از طریق افغانستان را یک اشتباه سیاسی تلقی کردند. از جمله آقای ستروپ تالیوت، معاون وزیر خارجه امریکا به تاریخ ۲۱ جولای ۱۹۹۷ چنین هوشدار داد: «امکان زیاد وجود دارد که این منطقه به پرورشگاه تروریستها، گهواره بنیادگرایی سیاسی - مذهبی و صحنه یک جنگ بزرگ مبدال شود.» (نشریه آینده، شماره ۱۰- ص ۹)

پیش بینی این مقام امریکائی بزودی به حقیقت پیوست، زیرا با استقرار بن لادن در افغانستان برای تربیه و آموزش شبکه القاعده در منطقه خوست و منطقه کانال درونته مراکزی ایجاد گردید. چون بن لادن هیچگاهی دشمنی خود را از حضور امریکا در عربستان سعودی پنهان نمیکرد، بنابرین بن لادن در سال ۱۹۹۷ با دوانفجار بر سفارت های امریکا در کینیا و تانزانیا ضربات محکمی بر منافع امریکا وارد نمود. امریکا دست بن لادن را در پشت این انفجار می دید و از حکومت طالبان خواستار تسلیم دادن بن لادن شدند، اما طالبان از امریکا سند خواستند و حاضر به تحویل دادن بن لادن نگردیدند. امریکا طالبان را مورد تحریم قرار داد و برای سر بن لادن جایزه ۲۵ هزار دلاری گذاشت.

حادثه ۱۱ سپتامبر در نیویارک و واشنگتن سبب گردید تا امریکا با همیاری ۴۰ کشور جهان به افغانستان هجوم آوردند و جنگ علیه بن لادن و شبکه تروریستی القاعده و افرطیون طالبان راکه حامی بن لادن شمرده میشوند، به پیش ببرد. با آنکه رژیم طالبان در افغانستان سقوط داده شدند، اما جنگ طالبان با نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا با گذشت هفت سال، و کاربرد انواع مختلف جنگ افزارهای مدرن در کشور ما ابعاد پیچیده تری بخود گرفته است و بندریج دامنه اش از افغانستان به پاکستان و در این اواخر به هند نیز گسترش یافته است.

ناگفته پیداست که پاکستان حامی درجه اول افراطگرایی و یکی از کانون های پرورش بنیادگرایی و تروریستی در منطقه است. همین اکنون بیش از ۳۰ هزار مدرسه دینی در پاکستان وجود دارد که در آنها در پهلوی تدریس مسایل مذهبی، به شاگردان شیوه های بکارگیری سلاحهای تروریستی آموزش داده می شود، طالبان نیز دست پروردگان و تربیت دیدگان مدارس دیوبندی پاکستان اند.

همین اکنون مناطق قبایلی شمال غرب پاکستان به حیث لانه و پرورشگاه بنیادگرایی و تروریسم محل ستر و اختفای تروریستان القاعده و طالبان و سایر گروه های بنیاد گرای اسلامی است. هر روز هفته عملیات گروه های افراطی بیت الله مسعود و مولوی فضل الله در وزیرستان جنوبی و دره سوات تلفات سنگین انسانی و مالی بردولت آن کشور وارد میکند. تلویزیون آریانا از کابل شام ۲۵ دسمبر گزارش داد که طالبان در دره سوات پاکستان تا کنون ۱۲۰ مکتب را انفجار داده اند و دختران را از رفتن به مدرسه ممنوع کرده اند و گفته اند که بعد از این در دره سوات شریعت اسلامی تطبیق میگردد و هیچکس حق ندارد تلویزیون ببیند یا موسیقی بشنود و ریش خود را اصلاح نماید.

قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت العلمای پاکستان و ژنرال حمیدگل رئیس پیشین سازمان جاسوسی ارتش پاکستان با حکمتیار و ملا عمر رهبر پیشین طالبان، بیت الله مسعود رهبر تحریک طالبان پاکستان در وزیرستان جنوبی، و مولوی فضل الله رهبر گروه دیگر طالبان در دره سوات و منگل باغ رهبر لشکر اسلام در کرم ایجنسی، همگی در مناطق قبایل آزاد پاکستان مصروف توطئه و تبلیغ علیه دولت افغانستان و نیروهای بین المللی برهبری امریکا اند. اما حکومت پاکستان با دروغ و ترفند خود را هم پیمان امریکا در نبرد علیه تروریسم به حساب می آورد و از امریکا پول و امتیاز میگیرد.

تروریستان لشکر طیبه و گروه افراطی جماعت الدعوة پاکستان در کشمیر همواره مشغول عملیات تخریب کارانه علیه هند اند و از جانب سازمان استخبارات نظامی آنکشور (ISI) کمک لوژیستیکی میگردند. عملیات تروریستی اخیرماه نومبر لشکر طیبه پاکستان در شهر بمبئی هند و منجمله در هتل تاج محل در مدت چهارروز نه تنها جان ۱۷۱ نفر را گرفت و بیش از ۳۰۰ تن را مجروح ساخت، بلکه با وجود انکار پاکستان از دست داشتن در این عملیات تروریستی سرانجام یکی از دستگیرشدگان اعتراف نمود که که گروه لشکر طیبه با حمایت سازمان استخبارات نظامی پاکستان طراح و مجری این دهشت افگنی بوده اند. این عملیات وحشیانه که اعتراض شدید مردم هند را نسبت به نیروهای امنیتی آنکشور در پی داشت، تنشج میان هند و پاکستان را تا لبه پرتگاه یک جنگ تمام عیار ذروی محتمل ساخته است. برائرفشار امریکابر پاکستان، آن کشور مجبورگردید تا بر مراکز پرورش لشکر طیبه حمله ببرد و تعدادی از رهبران این سازمان افراطی اسلامی را دستگیر کند. هند نام ۲۰ تن از رهبران شبکه های افراطی اسلامی را به پاکستان ارائه کرده تا آنها را دستگیر نموده به هند تحویل دهد.

شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز لشکر طیبه و گروه افراطی جماعت الدعوة وابسته به لشکر طیبه را، در لست تروریستان شامل نموده و از پاکستان خواسته است فعالیتهای این گروه هارا نیز غیر قانونی اعلام کرده به دستگیری رهبران شان بپردازد. پاکستان ظاهرا امرمسدود ساختن کمپ های لشکر طیبه و جماعت الدعوة را داده است. خلاصه تجاوز شوری برافغانستان، پیامد بس ناگوار برکل منطقه وحتى جهان داشته است و تمام مصیبت ها و بدبختی های که دامنگیر کشور ما و کشورهای منطقه وحتى بیرون از منطقه شده، از اثر تجاوز شوری برکشورما نشأت کرده است و این پیامدها، آن سخن داهیانہ علامه اقبال لاهوری را به خاطر نداعی میکند که ۶۰ - ۷۰ سال قبل گفته بود:

آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است
از فساد او فساد آسیا از گشاد او گشاد آسیا

پایان ۲۷ / ۱۲ / ۲۰۰۸